

«شیخ ابوالعباس نهاوندی عارف بزرگ قرن چهارم هجری»

دکتر علی اکبر افراسیاب پور

اشاره :

فصل نامه‌ی فرهنگان می‌کوشد تا با درج زندگی‌نامه‌ی شخصیت‌های تاریخی شهرستان نهاوند، دین خود را نسبت به آن بزرگان ادا کند. همان‌طور که همشهریان گرامی مطلع هستند در سحله‌ی مخروبه‌ی در شیخ (درپ شیخ، جنب میدان سرخیابان) ده‌ها سال مردم شهر از کنار قبوری گم‌نام آمد و رفت می‌کردند که او را نمی‌شناختند و هنوز هم وی برای نسل‌های دیروز و امروز ناشناخته مانده است. اخیراً به همت اداره‌ی کل میراث فرهنگی استان همدان آرامگاه این چهره‌ی ناشناخته یعنی ابوالعباس نهاوندی عارف بزرگ قرن چهارم صاحب سقف و دیوار شده است. هرچند هم‌اکنون نیز مردم محل و رهگذران دایماً با در بسته آن مواجه هستند.

سخن این است که آیا برای چنین شخصیت عارفی آرامگاه لازم نیست؟ پیش از این در دوره‌ی حکومت محمود میرزای قاجار در نهاوند (۱۲۴۰-۱۲۲۹ ه.ق) برای این عارف پر آوازه بقعه‌ای بنا شده بود که هم‌چون آثار ارزشمند تاریخی دیگر در این شهرستان تخریب شده است.

با این امید که نهاد‌های ذی‌ربط استان همدان (اداره‌ی کل میراث فرهنگی، اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، اداره‌ی کل اوقاف و...) و نیز همشهریان خیر، مانند آن‌چه دیگران برای بزرگان خود در جای جای کشور اسلامی‌مان انجام داده‌اند، برای این شخصیت بزرگ نیز آرامگاه و فضای سبز و مناسب و پرچادبه ایجاد کنند تا علاوه بر همشهریان، مشتاقان و علاقه‌مندان و گردشگران خارجی و داخلی که به دیدن آثار تاریخی و مناظر طبیعی نهاوند می‌آیند به زیارت وی روی آورند و ساعتی در کنار مسرقش حضور یابند و به روانش درود

چنین باد!

فرستد.

احمد بن محمد بن فضل ، معروف به «شیخ» ، «ابوالعباس» و «نهاوندی» یکی از برجسته‌ترین عرفای جهان اسلام و از بزرگ‌ترین مشایخ صوفیه در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری است . او در شهر نهاوند به دنیا آمده و مدت‌ها در این شهر سکونت داشته است . وی نخستین گام‌های اساسی را در تعلیم و تربیت اسلامی و سیر و سلوک عرفانی در نهاوند سپری نموده و جان تشنه‌ی او به دنبال حقیقت مراحل متعددی را گذرانده است . در آن عصر بزرگ‌ترین شهری که مرکز علوم اسلامی به شمار می‌آمد ، بغداد بود و جایگاه مشایخ صوفیه نیز به شمار می‌آمد . شیخ ابوالعباس برای تکمیل مراحل معنوی خویش به بغداد هجرت کرد . این شیوه‌ی همه‌ی بزرگان در آن عصر بود که به مراکز علم و معنویت روی می‌آوردند . دو نسل قبل از او جنید نهاوندی نیز همین مسیر را طی کرده است . منابع متعدد صوفیه از شیخ ابوالعباس به نام «نهاوندی» یاد کرده‌اند که نشان می‌دهد با همین نام در سراسر مملکت اسلامی آن عصر شناخته شده بود .

عطار نیشابوری او را «محتشم روزگان» ، «کعبه‌ی مروت» و «قبله‌ی فتوت» خوانده است . عبدالرحمن جامی از شیخ الاسلام نقل می‌کند که شیخ ابوالعباس نهاوندی به طبقه‌ی ششم از عرفا تعلق داشته و «پیر» و «مرشد»ی بی‌مانند در عرفان و تصوف اسلامی بوده است . او را «یگانه‌ی عهد» و «معتبر اصحاب» گفته‌اند . این عارف نامدار به عنوان «پیر» و «شیخ» بزرگ صوفیه زبان زد بود . اقامتگاه او ، به منزله‌ی عبادتگاهی معنوی و مدرسه‌ای علمی و عرفانی ، تعالی بخش جان‌های خسته بود و گروه گروه از مشتاقان حقیقت از شهرهای مختلف جهان اسلام به سوی او روی می‌آوردند و از برکات معنوی وی بهره می‌بردند .

شیخ ابوالعباس نهاوندی در نیمه‌ی دوم از قرن چهارم هجری زندگی می‌کرد و چنین به نظر می‌رسد که در دهه‌های نخست از همین قرن در نهاوند متولد شده باشد و در نیمه‌ی نخست از قرن پنجم هجری از دنیا رفته است . در کتاب «نامه‌ی دانشوران ناصری» درباره‌ی وفات او چنین آمده است : «آن عارف کامل را سال وفات به دست نیامده ، همین قدر

معلوم شد که مقارن بوده است با اواخر چهارصد هجریه ، والله اعلم» (۱)

عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء و عبدالرحمن جامی در نفحات الانس ، هیچ اشاره‌ای به تاریخ تولد و وفات او ننموده‌اند . البته جامی درباره‌ی یکی از شاگردان و مریدان او به نام «اخی فرج زنجانی» سخن گفته و نوشته‌است که :

«وی مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی است . روز چهارشنبه غزه‌ی رجب سنه‌ی سبع و خمسین و اربعمائه از دنیا رفته است و قبر وی در زنجان است . می‌گویند که وی را گربه‌ای بوده است که هرگاه جمعی مهمانان به خانقاه شیخ ابوالعباس توجه کردند ، آن گربه به عدد هریک از ایشان بانگی کردی ...» (۲)

از مطلب فوق چنین استفاده می‌شود که «اخی فرج زنجانی» که از عرفای بزرگ اسلامی است ، مرید و شاگرد ابوالعباس نهاوندی بوده و با شیخ ابوالعباس نهاوندی معاشرت داشته‌است . در ضمن نشان می‌دهد که در نیمه‌ی دوم از قرن چهارم هجری شیخ ابوالعباس نهاوندی به تربیت مشتاقان و دست‌گیری از سالکان مشغول بوده است . معصوم علی‌شاه در کتاب طرائق الحقائق نیز مطلبی دارد که راهنماست . در این کتاب آمده است :

«شیخ ابو عبدالله (باباکوهی) با شیخ ابوالعباس نهاوندی مدتی مصاحب بوده و میان ایشان در طریقت سخنان بسیار گذشته ، بعد از آن به شیراز مراجعت کرد» (۳) این نوشته نشان می‌دهد که «نهاوندی» با عارف نامدار «باباکوهی شیرازی» رابطه‌ای دوستانه داشته و مدت‌ها مصاحب همدیگر بوده‌اند . از طرفی باباکوهی شیرازی در سال ۴۴۲ هجری قمری وفات

۱- نامی دانشوران ناصری نوشته‌ی جمعی از دانشمندان دوره‌ی قاجار ، چاپ دارالفکر قم ، ج ۷ ص ۳۰۳

۲- نورالدین عبدالرحمن جامی ، نفحات الانس من حضرت القدمس ، تصحیح دکتر محمودعابدی ، انتشارات اطلاعات ، ۱۳۷۵ تهران ص ۱۵۰

۳- معصوم علی‌شاه ، محمد معصوم شیرازی ، طرائق الحقائق ، با تصحیح محمد جعفر محجوب ، انتشارات کتاب‌خانه‌ی سنایی ، ۱۳۱۸ قمری تهران ، ج ۲ ص ۴۹۷

نموده است. بنابراین می توان دریافت که دوره ی پختگی و سال های پایانی زندگی شیخ ابوالعباس نیمه ی نخست از قرن پنجم هجری بوده است. علی اکبر دهخدا در لغت نامه آورده است:

«ابوالعباس نهاوندی، احمد بن محمد بن فضل، یکی از اکابر مشایخ صوفیه در نیمه ی آخر مائه ی چهارم، معاصر با الطائع لله عباسی و عضدالدوله و فخرالدوله ی دیلمی [است]. مولد او نهاوند و منشأ بغداد است. وی مرید «شیخ جعفر خلدی» و «پیراخی فرج زنجانی» و «شیخ عمو» است...»^(۱) علی اکبر دهخدا در نوشته ی فوق به نیمه ی از عبارت نخست از کتاب نامه ی دانشوران ناصری درباره ی شیخ ابوالعباس نهاوندی اکتفا نموده و به منابع دیگر مراجعه نکرده است. در نامه ی دانشوران به طور کامل تر چنین آمده است:

«ابوالعباس احمد بن محمد بن فضل نهاوندی، از عرفای اواخر قرن چهارم هجری است و معاصر است از خلفا با الطائع لله و از سلاطین با عضدالدوله و فخرالدوله دیلمی. اصلش از نهاوند است و نشو و نما در بغداد نموده و مرید «شیخ جعفر خلدی» است که از مشاهیر عرفا است و خود مرشد «اخی فرج زنجانی» و «شیخ عمو» است که شرح حال هر دو در این کتاب مسطور است. به هر حال شیخ از معتبرین و متقیان این طایفه است و زیاده اهل حال و اهل صحبت بوده، بیشتری از بزرگان این سلسله به نزد وی رفته بودند و استمداد همت از وی نموده اند.»^(۲)

از این گفته ها در می یابیم که شیخ ابوالعباس نهاوندی مرید یکی از عرفای بزرگ تصوف اسلامی به نام شیخ جعفر خلدی بوده و این مرشد والامقام با نام «پیر شیخ عمو» شناخته شده و شیخ ابوالعباس به او «عمو» می گفته و چنان که عبدالرحمن جامی گزارش می دهد، «عمو سالار» بوده است. این جعفر بن محمد خلدی شاگرد و مرید شیخ جنید

۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۵ تهران، ذیل «ابوالعباس»

۲- نامه ی دانشوران ناصری، ج ۷ ص ۳۰۱

نهاوندی قواریری عارف بزرگ و صوفی بی‌مانند بوده که به نام جنید بغدادی معروف شده است. خلدی با «رویم» و «جریری» نیز مصاحبت داشته است. در طرائق الحقائق نیز خلدی به عنوان پیر شیخ ابوالعباس معرفی شده و جملاتی از او به یادگار مانده است. مانند: «شیخ ابو محمد جعفر بن نصیر الخلدی الخواص، گفته که عجایب عراق سه چیز است: شطح شبلی و نکته‌ی مرتعش و حکایت من.»^(۱)

از مجموع گفته‌هایی که درباره‌ی شیخ ابوالعباس نهاوندی در دست است می‌توانیم نتیجه بگیریم که او در شهر نهاوند به دنیا آمده و در همین شهر تحصیلات خود را آغاز نموده و برای رسیدن به رشد و شکوفایی در زندگی معنوی خود، به شهر بغداد رفته و از نظر شغلی نیز مدتی کلاه دوزی می‌کرده و از دسترنج خود به مستمندان انفاق می‌نموده است. همچنین مدت دوازده سال از عمر خود را به ریاضت و خودسازی و پالایش درون، سپری نموده چنان که در اثر همین عبادات و ریاضت‌ها به مراحل و مراتب عرفانی و بالاخره شیخوخت و پیری در تصوف اسلامی رسیده و به عنوان یکی از اکابر شیوخ صوفیه در آن عصر و در سراسر سرزمین‌های اسلامی شناخته شده، چنان که کراماتی نیز از او دیده شده که در ضمن حکایات به آن‌ها اشاره گردیده است.

در نامه‌ی دانشوران ناصری آمده: «وقتی از او پرسیدند که از ابتدای امر خود چیزی ما را گوی، گفت در بدایت حال مرا این خیال در سر افتاد. به گوشه‌ای به عبادت بنشستم. دوازده سال سر به گریبان فرو بردم تا یک گوشه‌ی دل به من نمودند. مراد از این، بیان طلب است و مجاهده در راه دین. بدون آن که شخص را خیال به جای دیگر باشد، آن‌گاه که طلب بدین حد رسید آن‌چه را که در خیال او است بدان خواهد رسید.»^(۲)

۱- طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۵۱۳

۲- دکتر قاسم انصاری، مبانی عرفان و تصوف، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۷۵ تهران، ص ۱۱۲

گفتارهای عرفانی شیخ

از شیخ ابوالعباس نهارندی جملات و تعابیر زیبایی به جا مانده که به منزله‌ی گوهرهایی در ادبیات فارسی ثبت و ضبط شده است. این عبارات معنوی و عارفانه نشانه‌ای از مراتب بالای او در سیر و سلوک عرفانی نیز هست و گوشه‌ای از دانش‌های شهودی و دریافت‌های اشراقی او را نشان می‌دهد. اکنون به نمونه‌هایی از این گفتارهای عرفانی می‌پردازیم:

(۱) قال ابوالعباس النهاوندی: نهاية الفقر بداية التصوّف (۱)

«پایان فقر، آغاز تصوف است، یا آخر درویشی اول تصوف است». در این جا مقصود از «فقر» در عرفان و تصوف، معنای لغوی و ظاهری آن نیست. بلکه در عرفان و تصوف اصطلاحات و عباراتی ویژه دیده می‌شود که دارای رمز و اشارت و معانی باطنی و اشراقی هستند. از جمله‌ی این اصطلاحات، «فقر» است.

«عرفا از فقر معنی دیگری را منظور دارند. فنای نفس، سلب انانیت و سقوط از هستی موهوم را عرفا «فقر» می‌دانند. فقیر از نظر عارف کسی است که به کمال مطلوب نائل گشته [و] از رسم در وجود او اثری نباشد و به مقام شامخ سلم نفس رسیده باشد. «الفقر فخری» فرموده‌ی رسول مکرم نیز اشاره به این فقر است.

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم (حافظ)

اگر سلطنت فقر به بخشند ای دل کم‌ترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

(حافظ) (۲)

«فقر» در حقیقت کنایه از مرحله‌ی تخلیه‌ی قبل از تجلیه و تخلیه نیز هست. شیخ

۱ - طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۰۰

۲ - مقامات معنوی، محسن بینا، نشر طباطبایی، ۱۳۷۴ تهران، ص ۱۴۰

ابوالعباس نهاوندی با این سخن تأکید کرده است که در ابتدای سیر و سلوک عارفانه، هر سالکی باید خود را از صفات رذیله و دلبستگی‌های ناصواب رها کند و این گونه پیرایه‌ها را از خود بزداید، تا به مرحله‌ی خلوص و پاکی برسد. فقیر یعنی سالکی که در مقابل عظمت حق تعالی خود را گدا و بی چیز می‌یابد و آمادگی دارد تا هر سختی و رنجی را در راه حق تحمل کند. در عرفان نظری «فقر» به این معناست که سالک، خود و همه‌ی موجودات هستی را، عین تعلق و وابستگی به حق بداند. هم‌چنین خداوند را وجود مستقل و دیگر موجودات را سایه‌ای از آن وجود حقیقی تلقی کند.

۲) «هر که از این علم سخن گوید که الله - تعالی - نه حجت او بُود، الله - تعالی - خصم او بُود.»^(۱)

۳) «آنان که خداوندان همت‌اند، اگر دست چپ ایشان، ایشان را از او مشغول دارد، به دست راست، دست چپ خود بپزند»^(۲). این مطلب نشان دهنده‌ی حضور قلب و خلوص الی الله سالک است. شیخ بر این نکته تأکید نموده که انسان همواره بایستی خود را در محضر خداوند بداند و لحظه‌ای از او غافل نشود، زیرا غفلت از حق، نهایت سقوط است. ۴) «همه‌ی عالم در آرزوی آن‌اند که حق - تعالی - یک ساعت ایشان را بُود، و من در آرزوی آنم که حق - تعالی - یک ساعت مرا به من دهد تا من ببندیشم که خود چه چیزم و کجایم.»^(۳) از این گفته پیداست که شیخ تا چه مرحله‌ای از عرفان و تصوف پیش رفته و به چه مقاماتی رسیده است و از چه مرتبه‌ی قرب الهی برخوردار بوده است.

۵) «با خدای - تعالی - بسیار نشینید و با خلق اندک»^(۴) در این جمله، شیخ خاطر نشان می‌سازد که سالک نباید خود را به دنیا و خلق دنیا مشغول دارد. البته شیخ مخالفتی با همنشینی با دیگر انسان‌ها ندارد، بلکه مقصود این است که هدف انسان در همه‌ی امور

۲ - همان، ص ۱۴۹

۱ - تفحات الانس، ص ۱۴۹

۴ - همان، ص ۱۵۰

۳ - همان، ص ۱۵۰

خداوند باشد و در هر حالی یاد و ذکر حق در نزد سالک حاضر باشد .

۶) «تصوف پنهان داشتن حال است و جاه را بذل کردن بر برادران»^(۱) شیخ در این سخن تأکید دارد به این که سالک باید رازدار باشد و حالات و مراتب معنوی خود را بازگو نکند، بلکه با حق ارتباط مخفی پیدا کند تا راه برای وصول به مراحل بالاتر هموار شود. با این پنهان سازی، روح او پرواز می کند و آزر یا و خودنمایی به دور می ماند و خالص الی الله می گردد. در عین این پنهان سازی لازم نیست از دنیا فاصله بگیرد و اموال و مقامات دنیوی را به برادران و انسان های دیگر ببخشد. یعنی پرواز به سوی آسمان مستلزم دل کندن از زمین نیست.

۷) «در ابتدا که مرا ذوق این کار بود و درد این طلب جان من گرفت، مرا به مراقبت اشارت شد»^(۲) از این عبارت در می یابیم که شیخ در ابتدای سیر و سلوک خود، شوق و اشتیاق فراوان به حق داشته و عشق الهی در قلبش روشن گردیده و از غیب به او گفته شده که بایستی مراقبه کنی. مراقبه و محاسبه دو مرحله ی مهم در خودسازی عرفانی است. در مراقبت هر سالکی تمامی اعمال و رفتار خود را کنترل می سازد و از عیب و نقص فاصله می گیرد. در کتاب «نامه ی دانشوران ناصری» درباره ی جملاتی که از ایشان به یادگار مانده است، توضیحات جالب و مفصل تری نیز آمده، اگرچه با جملات کتاب تذکرة الاولیا و نفعات الانس مشترک بوده و اغلب تکراری است. اما به جهت توضیحات مفیدی که دارد، یکی از آن ها را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

«از کلمات اوست که گفته همه ی عالم در آرزوی آن اند که یک ساعت، حق ایشان را بُوَد، و من در آرزوی آنم که یک ساعت مرا به من دهند تا من بیندیشم، که خود چه چیزم و کجایم، این آرزویم بر نمی آید. در ذیل این کلام، عرفا گفته اند که طلب وی این حال را، بنابر ضعف حال و تنگی حوصله ی وی بوده؛ و اگر حوصله ی وی تنگ نبودی

نظییدی مگر آن چه پیغمبر خدا (ص) طلبید که اللهم لاتکلی الی نفسی طرفه عین و لا اقل من ذالک :

«بارخدا یا مرا یک چشم هم زدن به خود بازنگدار ، و کم تر از آن نیز هم» حاصل معنی آن که مخلوق ضعیف را چگونه تواند شد که خالق او را به خود بازگذارد و لحظه ای از او غفلت کند ، چه غفلت از مخلوق باعث فنای هر عضوی از اعضای او است به جای خود ، و نیز گفته که هر که از علم طریقت سخن کند ، و الله - تعالی - نه از برای مطلب او حجت بود و حق را فراموش کند ، خداوند خصم او بود . در ذیل این مطلب ، عرفا گفته اند که سخن کردن از حق بر سه وجه است :

اول سخن کردن از ذات او و خواهد شنید گوش در آن از کتاب و سنت ، دویم سخن گفتن از دین او و کتاب و سنت و اجماع و آثار صحابه ، سیّم سخن گفتن است از صحبت او که او را موجود بداند بی جسم و شنوا داند بی گوش و بینا داند بی چشم . از او پرسیدند که ما را در طریق سلوک چه باید تا به مقصود رسیم . گفت با خدای بسیار نشینید و با خلق اندک . حاصل معنی آن که با حق باید بود و روی دل همواره به سوی او باید باشد . از او پرسیدند تصوف چیست ؟ گفت پنهان داشتن حال است و بذل کردن مال و جاه به برادران که این دو را چون چشم پوشیدی در حقیقت گذشت آن است .^(۱) حکایاتی از شیخ ابوالعباس نهاوندی

حوادث و وقایعی که در زندگی شیخ اتفاق افتاده ، بزرگ ترین منبع آگاهی بخش از عقاید و جایگاه عرفانی اوست . در این باره حکایاتی در نوشته های بزرگان آمده که آموزنده است و ما را با زوایای مختلف زندگی شیخ آشنا می سازد .

در کتاب نفعات الانس جامی می خوانیم : «شیخ الاسلام گفت که : شخصی بود نفت فروش نهاوندی و فقرا از وی در دنیا می آسودند . به آخر وی را مهجور کردند و از

وی چیزی نمی ستندند. نهارندی را از آن پرسیدند، گفت: وی خرسند شد به آن که به برکه‌ی درویشان مال وی می افزاید. مال وی بر فقرا حرام شد.»^(۱) از این حکایات می توان دریافت نمود که در آن دوران شهر بغداد به عنوان مرکز جهان اسلام محل اقامت بسیاری از مهاجران از جمله نهارندی گردیده و به دلیل حضور شخصیت‌های برتری که در این شهر زندگی می کرده‌اند برای کسب علم و دانش به سوی بغداد هجرت می کردند. حکایت دیگری که در همین کتاب آمده این است:

«ترسایی شنید که در میان مسلمانان [کسانی] اصحاب فراست می باشند. به خانقاه شیخ ابوالعباس قصاب درآمد. شیخ گفت: بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد؟ ترسا بازگشت و گفت: یکی معلوم شد. از آن جا عزم خانقاه شیخ ابوالعباس نهارندی کرد. چون به آن جا درآمد، شیخ هیچ نگفت. چهار ماه با ایشان وضو می ساخت و نماز می کرد. بعد از چهار ماه پای افزار در پای کرد که برود. شیخ فرمود که: جوان مردی نبُود که چون حقّ نان و نمک افتاد، بیگانه بیایی و بیگانه بروی! ترسا مسلمان شد و آن جا مقام کرد، و بعد از شیخ به جای شیخ بنشست.»^(۲) در «نامه‌ی دانشوران ناصری» نیز چند حکایت نقل شده که خواندنی و قابل استفاده است:

«نقل است که وی در اوایل حال از وجه کلاه دوزی معیشت نمودی. هر روز کلاهی دوختی و دو درم فروختی یکی را انفاق نموده و یکی دیگر به نان دادی و با یکی از فقرا صرف نمودی و بر همین حال روزگار خود را می گذرانید. و شیخ را مریدی بود، روزی بدو گفت که دیناری زکات بر ذمه‌ی من بود حاضر کرده، بگویند که را دهم. گفت به هر فقیری که امروز برخورداردی بده. مرید در عرض راه نایبایی را دیده، دینار زر بدو داد. روز دیگر از همان مکان عبور کرده نایبنا را دید نشسته و از برای رفیق خود حکایت می کند که

۱- نورالدین عبدالرحمن جامی، نضحات الانس من حضرات القدس، ص ۱۴۹

۲- نضحات الانس جامی، ص ۱۵۰

دیروز کسی دینار زر به من داد به خرابات شدم و با فلان مطرب خمر خوردم . مرید شیخ چون این بشنید تغییر به حالتش راه یافته به نزد شیخ رفته قبل از آن که حرفی زند ، شیخ بدو گفت بگیر یک درم را و به هر که نخست به نزد تو آید بدو ده . مرید بگرفت و از سرای به بیرون رفت . اول کسی که به نظر در آورد مرد علوی بود . دینار زر بدو داد و در عقب می رفت . به جای خلوتی رسید . آن علوی مرغی مرده از جیب در آورده به دور انداخت . پیش رفته و بدان مرد علوی گفت : راست گوی که این چه حال است ؟ گفت گرسنگی من و عیال به حدی رسیده بود که در ما هیچ طاقت باقی نمانده بود و بر من ذلّ سؤال بسیار سخت بود . گذارم به خرابه افتاد . این مرغ مرده را در خرابه دیدم . به حکم ضرورت برداشتم . چون این درم بدادی آن مرغ را بینداختم که شاید در مانده تر از منی او را بر دارد . آن مرید عجب بماند و به نزد شیخ آمد ؛ او را گفت این ارشادی است تو را که به اهل ظلم معاملات نمایی و آنچه منفعت از آنان تو را حاصل گردد بدان جای رفت که دیدی ؛ و چون از حلال حاصل گردید به مانند آن علوی به اهل استحقاق خواهد رسید و از این حکایت ارشاد می شود . مرید بر آن که از طریق نیکو و حلال باید منفعت حاصل کرد و اجتناب از طریق حرام» (۱)

این ماجرا را تذکرة الاولیاء نیز آورده است . حکایتی که درباره ی رجوع مرد ترما به شیخ ابوالعباس نهاوندی است ، در کتاب نامه ی دانشوران ناصری نیز آمده اما با تفاوت هایی که دارای نکات مفید می باشد . لذا آن مطلب را در این منبع می خوانیم : «حکایت شده است که مرد ترسایی شنیده بود که مسلمانان صاحب فرست می باشند به امتحان برخاست ، مرقعی به زئی اهل تصوف در پوشید [و] عصایی در دست گرفت . ابتدا به خانقاه شیخ ابوالعباس قصاب رفت . شیخ چون او را دید فی الحال بدو گفت ای بیگانه در کوی آشنایان چه کرداری ؟ چون این کلام از وی بشنید از آن جای بیرون رفت و به خانقاه وی

رفت و در آن جا مقام کرد. شیخ او را اکرام کرده و از مذهبش هیچ حرفی در میان نیاورد. چهارماه در خانقاه مهمان بود و در افعال و اعمال ظاهر با اصحاب شیخ موافقت می نمود. پس از آن مدت خواست برود. شیخ بدو گفت: ای جوان نیکو نبُود که بیگانه آمدی و اکنون بیگانه بروی؛ حق نان و نمک چون شد. جوان ترسا چون این کلام از شیخ بشنید فی الحال مسلمان شد و سالها در خانقاه به سیر و سلوک مشغول بود تا به جایی رسید که پس از وفات شیخ به جایش بنشست و از بزرگان شد و از این حکایت توجه مرشد را نسبت به مرید خواهد رساند و فواید خلق را خواهد ظاهر سازد، چنان که خواهد علیه الرحمه فرماید: به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر به دام و دانه بگیرند مرغ دانا را»^(۱)

این حکایت را عبدالرحمن جامی و عطار نیشابوری نیز آورده بودند. اما به طور خلاصه و گزیده. این ماجرا سعه‌ی صدر عرفا و صوفیه را که معتقد به «صلح کل» هستند، نشان می دهد.

این بزرگان مانند شیخ همواره برای جلب و جذب قلب‌های مشتاق تلاش کرده‌اند و دیگران را هر مکتب و مذهبی می پذیرفته‌اند و راه هدایت الهی را برای همه‌ی انسان‌ها می‌گشودند و آماده بودند هر سالکی را یاری رسانند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

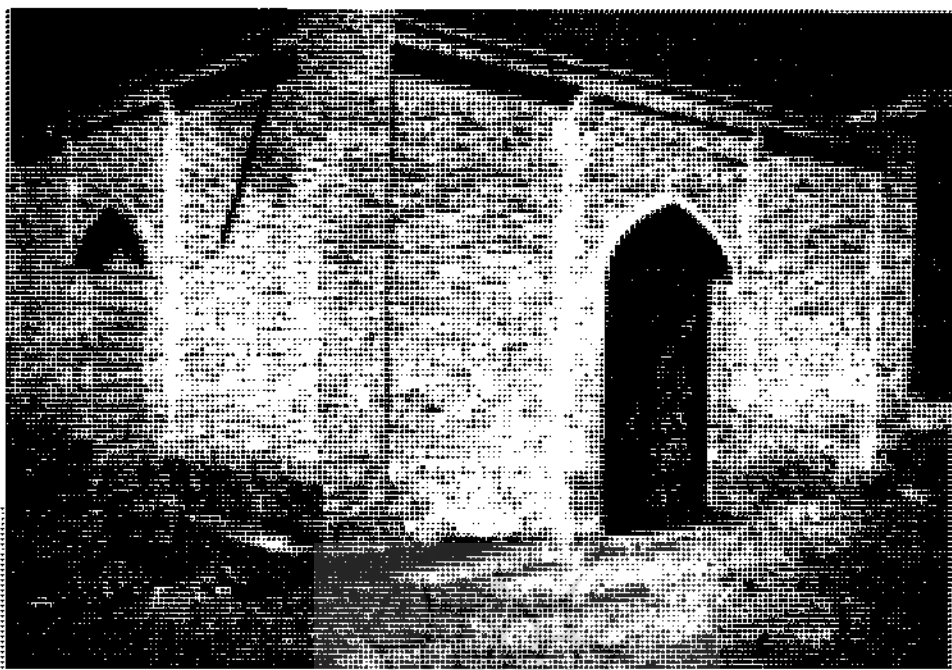
آرامگاه شیخ ابوالعباس

حسن نهاوندی (متوفاً به سال ۱۲۵۰ قمری) در قطعه شعری، ضمن توصیف و تمجید از شیخ ابوالعباس، تاریخ احداث بقعه‌ی وی را که به دستور محمود میرزای قاجار حاکم وقت نهاوند (۱۲۴۰ - ۱۲۲۹ هـ ق) انجام گرفته است به صورت ماده تاریخ، سال ۱۲۳۳ اعلام می‌دارد، به این شرح: (۱)

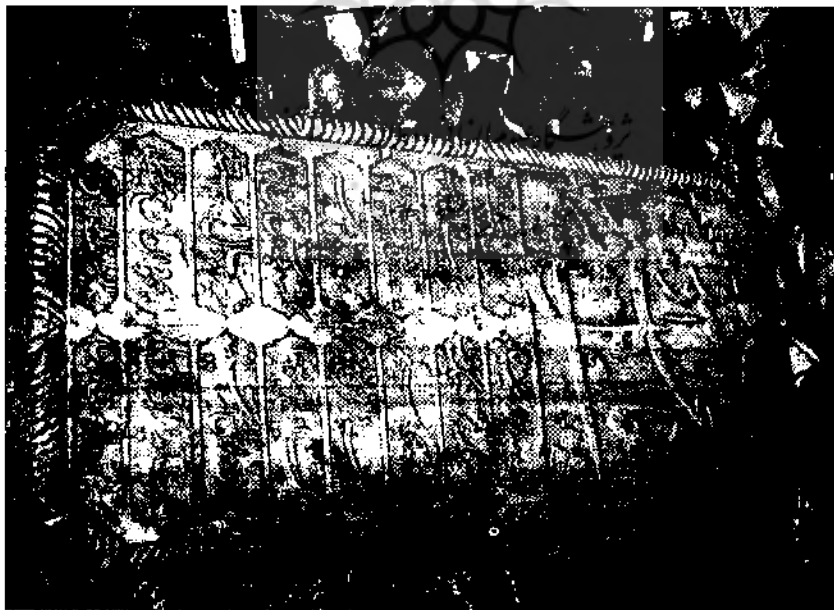
شیخ ابوالعباس قطب العارفین
یافت ره از همتش هر زادمرد
بود بحری که نبودش ساحلی
حل شد از انفاس او هر مشکلی
خاک‌روبیِ درش را پیشه‌کن
مرفدش چون بود کشف الاولیا
هم برای اهل دانش محفلی،
بسود لازم بقعه‌ی برتر پی‌اش
تا که باشد سالکان را منزلی
کرده مر این بقعه را شاهی بنا
که جهان چون او ندیده باذلی
شاه محمود آن خدیوی کز کرم
نیست محروم از دراو سائلی
«سایه‌اش بر خلق بادا مستدام»
این دعا را می‌کند هر عاقلی

زد رقم از بهر تاریخش «حسن»

«شد زیارتگاه هر اهل دلی»



نمایی از مقبره‌ی شیخ ابوالعباس نهاوندی (در محله‌ی درب شیخ شهر نهاوند)



نمایی از سنگ ماده تاریخ احداث مجدد بقعه‌ی شیخ ابوالعباس توسط محمود میرزا حاکم وقت نهاوند (۱۲۳۶ قمری)

هم چنین در تنها سنگی که از بقعه‌ی شیخ ابوالعباس باقی مانده و در آن جا موجود است اشعار زیر آمده است :

جهان بخشی فتحعلی پادشاه	به عهد خداوند با فرّو جاه
بهین میوه‌ی خسروانی درخت	به حکم ملک‌زاده‌ی نیک بخت
که آمد دلش غیرتِ جامِ جم	خداوند معنی سپهرِ کرم
به محمود نامِ نکویش شمر	[چو] محمود افزون به قدر و هنر
که شد قبه‌اش بر ز اوج سما	بناگشت این بقعه‌ی با صفا
ز پیرِ خرد ، سال او خودستند	بفرمود لوحی بسیاراستند

جواب آمد از آن بهین اوستاد

«بمحمود آن لوح محفوظ باد»^(۱)

[...] نعمت محمودی: عبداللطیف الاربعانی^(۲)

- ۱- این ماده تاریخ ۱۲۳۶ است که با ماده تاریخ حسن نهایندی سه سال اختلاف دارد. این اختلاف یا ناشی از زمان آغاز و تکمیل بقعه است و یا کلمات یکی از دو ماده تاریخ تحریف شده است.
- ۲- قسمت نقطه چین واضح نیست. به نظر می رسد عبداللطیف الاربعانی که برخوردار از دربار حکومت محمود میرزا است، نام خطاط و حکاک سنگ بقعه باشد.